

تقابل معرفتی رویکردهای بومی گرایی در توسعه علوم انسانی

نورعلی غلامحسین نیا سماکوش*

علی اکبر امینی**

چکیده

توسعه علوم انسانی، بخش مهمی از توسعه ساختار سیاسی-اجتماعی به شمار می آید. بررسی ابعاد توسعه علوم انسانی برای کشورهای در حال توسعه بسیار مهم و ضروری است. در بحث‌های مربوط به توسعه علوم انسانی در ایران و کشورهای در حال توسعه، دو جریان مهم معرفتی «بومی گرایی کارکردی» و

* (نویسنده مسئول) دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (yasan_88@yahoo.com)
** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (aliakbar amini@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۴/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۵

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۶، صص ۲۶-۷

«بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه» قرار دارند و همواره با یکدیگر تقابل‌های رویکردی داشته‌اند که موجب‌کنند تحول در توسعه علوم انسانی شده است. در این پژوهش، قصد داریم با یک روش کیفی و بهره‌گیری از ابزار گردآوری داده‌های کیفی به این پرسش (پرسش اصلی) پاسخ دهیم که «تقابل رویکرد بومی‌گرایی کارکردی و رویکرد بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه در بومی‌سازی و توسعه علوم انسانی، چگونه سبب کارآمدی، یا ناکارآمدی این حوزه می‌شود؟».

براساس فرضیه اصلی ما در این پژوهش، «تقابل رویکرد بومی‌گرایی کارکردی و رویکرد بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه، سبب کند شدن فرایند توسعه علوم انسانی و عدم تحقق بومی‌سازی در ایران شده و حرکت به‌سوی رویکرد تلفیقی-ترکیبی در این حوزه، راهگشای این وضعیت است». واژگان کلیدی: توسعه علوم انسانی، بومی‌سازی، رویکرد کارکردی، رویکرد معرفت‌شناسانه، رویکرد دگرواره

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

جنبش‌های سیاسی در کشورهای توسعه‌نیافته و زیر سلطه استعماری با جنبش‌های فرهنگی و علمی نیز همراه بوده‌اند و به‌صورت جنبش بومی‌سازی علوم به‌ویژه علوم اجتماعی-انسانی نمود یافته‌اند؛ بنابراین، همراه با افزایش نفوذ استعمار فرهنگی و اجتماعی برخی از کشورهای اروپایی در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا تشدید مشکلات و مسائل داخلی در مناطق استعمارزده، نخستین علامت‌های بومی‌گرایی در بسیاری جنبه‌ها از جمله علوم، در این کشورها آغاز شد.

در مرحله نخست، جنبش اجتماعی بومی‌گرا با عنوان‌ها و شعائر جدید اجتماعی و معرفتی در صدد برآمد تا با دفاع از هویت فرهنگی، ملی، و اجتماعی خود در چارچوب مرز ملی، مانع افزایش فروپاشی شخصیت افراد در مناطق استعمارزده شود، اما مرحله دوم، جنبش بومی‌گرایی به تحولات دوران جدید و ظهور رویکردهای فراتجدد مربوط می‌شود. نقد عقلانیت مدرن غربی، انکار هر نوع حقیقت پایدار در جهان، ایجاد تردید در برابر راستی و اعتبار دانش مدرن، نسبی‌گرایی فلسفی و باور به تکثر اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها، زمینه شکل‌گیری بومی‌گرایی جدید را فراهم کرده است (موسوی، ۱۳۸۹: ۳۸۳). در این جنبش بومی‌گرایی، موضوع بومی‌سازی علوم، به‌ویژه علوم اجتماعی، جایگاه خاصی پیدا کرده است.

دستیابی به این مهم در دهه‌های نخست پس از جنگ جهانی دوم در آفریقا و آسیا توسط کسانی مانند *امه سیزر*، *فرانتس فانون*، *کواکبی* و در ایران از سوی کسانی مانند *آل‌احمد* و *شریعتی* پیگیری می‌شد و آنان با نقد غرب و علم، فرهنگ، رویکرد، و تاریخ عملکرد معاصر غربی‌ها، همگان را در کشور خود به بازیابی هویت ملی و درونی فرامی‌خواندند. این رویکرد با ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی

در ایران، شدت و قوت بیشتری یافت و به یکی از مسئله‌های چالشی بین اندیشمندان و روشنفکران تبدیل شد.

ابعاد به‌هم‌پیوسته‌ای در توسعه علوم انسانی، حضور و بروز دارند که یکی از آن‌ها، مسئله «تولید علمی» است و بعد دیگر، «موضوع‌ها و مسائلی» است که آن حوزه علمی به آن می‌پردازد و بعد سوم نیز «مبانی فکری و نظری حاکم بر یک حوزه علمی» است؛ برای مثال، امروزه یکی از شاخص‌های تولید علمی، میزان مقاله‌های پذیرفته‌شده در مجله‌های ISI است. دومین مؤلفه برای سنجش وضعیت یک حوزه علمی از نظر تولیدات علمی، توجه به مسائل و موضوع‌هایی مانند «توسعه» است که دانشمندان و اندیشه‌ورزان آن رشته، حل کرده و یا درصدد حل آن هستند. در اینجا است که جایگاه علوم انسانی مشخص می‌شود، زیرا این مهم بدون یاری گرفتن از تفکر، فلسفه، و علوم انسانی ممکن نمی‌شود. سومین مؤلفه و مهم‌ترین آن برای سنجش وضعیت یک حوزه علمی در یک کشور، موضوع استقلال ذهنی اندیشه‌ورزان و پژوهشگران در یک حوزه علمی است.

در این مورد، پرسش‌های فراوانی مطرح می‌شود؛ پرسش‌هایی مانند اینکه «بومی‌سازی چگونه برای تولید علم اقدام می‌کند؟» «بومی‌سازی چگونه در راستای حل مسائل و مشکلات جامعه گام برمی‌دارد؟» «بومی‌سازی چگونه به ایجاد و حفظ استقلال فکری-ذهنی گستره علوم انسانی کمک می‌کند؟» و پرسش‌های دیگر از این دست.

پرسش اصلی ما در اینجا این است که «تقابل رویکرد بومی‌گرایی کارکردی و رویکرد بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه در بومی‌سازی و توسعه علوم انسانی، چگونه سبب کارآمدی، یا ناکارآمدی این حوزه می‌شود؟». در پاسخ به این پرسش، فرضیه اصلی ما در این پژوهش بیان می‌کند که «تقابل رویکرد بومی‌گرایی کارکردی و بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه، سبب کند شدن فرایند توسعه علوم انسانی و عدم تحقق بومی‌سازی در ایران شده و حرکت به سمت رویکرد تلفیقی-ترکیبی در این حوزه، راهگشای چنین وضعیتی است». بر این اساس، در این پژوهش در نظر داریم چارچوب مطالعاتی-تاریخی نظریه‌های مرتبط با بومی‌سازی در ایران را بررسی کنیم و از پی آن، بر شناخت و بررسی رویکردهای بومی‌گرایی کارکردی و بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه تمرکز یابیم و با در نظر گرفتن نقاط مثبت و منفی این رویکردها، در

پایان از ورای این نقاط مثبت و منفی، به رویکرد سوم یا همان رویکرد دگرواره و تلفیقی-ترکیبی برسیم و مؤلفه‌ها و ویژگی‌های آن را تئوریزه کنیم.

۱. علوم انسانی در ایران و پیشینه بومی‌سازی آن

مسئله بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران، به‌طور مشخص از دهه ۱۳۴۰ مطرح شده است. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی با دغدغه «ایرانی کردن» علوم اجتماعی تأسیس شد و ایرانی شدن علوم اجتماعی در ایران در اساسنامه مؤسسه نیز دیده می‌شود (آزادارمکی، ۱۳۸۵: ۱۸۶).

در این میان، طرفداران رویکرد بومی‌سازی علوم اجتماعی به دلایل مختلفی معتقد به ضرورت «بومی‌سازی» این حوزه علمی هستند. آنان با بیان دلایلی مانند اینکه «تولید و رشد علم، مستلزم پایه و مایه روحی و فرهنگی خاصی است»، «علم کالا و خریدنی نیست، رسیدنی است» (داوری، ۱۳۸۶: ۳۶)؛ «علم جدید بر اثر انقلابی در روح و تفکر بشر به وجود آمده است»؛ «علوم اجتماعی بازنمایی لایه‌های فرهنگی یک جامعه هستند» (عزیزی، ۱۳۸۵: ۹۴)؛ «علوم انسانی نشان‌دهنده وضعیت جامعه و پاسخ‌گوی نیازهای آن است» (خوردسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۵۸)؛ «انتقال علم، موجب انتقال فرهنگ خاستگاه آن به مناطق واردکننده می‌شود» (مؤمنی، ۱۳۸۹: ۵۰۰)، تأکید کرده‌اند و در پی رفع سه ویژگی بالا برآمده‌اند.

از آن تاریخ تاکنون بومی‌گرایی سه مرحله و سه سطح و نیز سه رویکرد را با اهداف و مقاصد متفاوت پشت سر گذاشته است:

۱. مراحل بومی‌گرایی: بومی‌گرایی علمی در ایران در سه دوره متفاوت با عنوان‌های متعدد مطرح شده است:

۱-۱. دوره نخست، دوره طرح مبادی و حوزه معنایی است. در این دوره با سلطه نگاه ایران‌شناسی بر دانش انسانی، بسیاری از روشنفکران و صاحبان اندیشه و قدرت سعی کردند در مقابل رشد همه‌جانبه علمی غرب، به منابع تاریخی و اجتماعی (میراث تمدن ایرانی-اسلامی) بازگردند. از این لحاظ، افرادی تلاش کردند ضمن ترجمه و تصحیح متون علمی دوره پیش از اسلام و دوره اسلامی، به‌نوعی فشارهای سیاسی، اجتماعی، و روانی ناشی از رشد علمی در غرب را پاسخ دهند.

طرح اندیشه اندیشمندان مسلمانی مانند بیرونی، ابن خلدون، مقدسی، یعقوبی، خواجه نظام‌الملک، خواجه نصیرالدین طوسی، فردوسی، سعدی، حافظ، و بسیاری دیگر از اندیشمندان مسلمان و ایران، مورد توجه قرار گرفت.

۱-۲. دوره دوم، دوره ترکیب بحث‌های فکری، ایدئولوژیکی و سیاسی است. این مرحله ریشه در کار گروه نخست دارد. افرادی که از فضای تن بازگشت به خویش متفکران و منتقدان این دوره متأثر بودند، در جامعه ایرانی از بازگشت به خویش فرهنگی، سیاسی، و اسلامی سخن گفتند. افرادی چون بازرگان، طالقانی، آل احمد، مطهری، و شریعتی در این زمینه، مهم‌تر از بقیه است. جهت کلی اندیشه افراد این دوره، طرح اندیشمندان خودی و کارهایی است که انجام داده‌اند یا اینکه می‌خواسته‌اند انجام دهند.

۱-۳. دوره سوم، دوره تعارض با ساختارهای بومی است. در این دوره، بومی‌گرایی به معنای عصیان علیه اموری است که درون جامعه رخ داده است؛ در نتیجه دشمن اصلی در بهره‌نگرفتن از جهان، نیروهای خودی هستند، چون نیروهای خودی با محوریت طبقه متوسط در سطح وسیع مخالف هستند، ساماندهی جدید فکری جامعه، ضروری است (آزادارمکی، ۱۳۸۹: ۳۳۵).

اشتراک‌های بومی‌گرایی در این سه دوره عبارتند از اینکه: «در هر سه دوره، بومی‌گرایی نوعی واکنش در مقابل دیگری (غرب توطئه‌گر) است»، «مرکزیت بومی‌گرایی، نظام سیاسی و دولت است» و «حوزه اصلی بومی‌گرایی به‌جای فرهنگ، علم و دانشگاه است» (آزادارمکی، ۱۳۸۹: ۳۳۶).

۲. سطوح (گفتمان) یا گذرگاه‌ها در بحث دانش بومی: در ایران معاصر، سه گذرگاه معرفتی «دانش بومی» را می‌توان از هم متمایز کرد: ۱. دانش بومی در سطح سطح ایده‌پردازی و به‌صورت بحث اندیشمندان با هدف متناسب‌سازی کارکردهای آموزشی و پژوهشی دانشگاه با زمینه‌ها و مسئله‌های فرهنگ و جامعه ایرانی؛ ۲. دانش بومی به‌شکل یک ایدئولوژی مذهبی و پروژه سیاسی و به‌صورت موج اسلامی‌سازی علم؛ ۳. تبدیل شدن هرگونه بحث از «دانش بومی» به یک تابوی شبه‌مدرن و شبه‌پوزیتیویستی (فراستخواه، ۱۳۸۹: ۱۸۹).

پس از انقلاب اسلامی، این ایده‌پردازی‌های دانشگاهی به‌شکل ایدئولوژی‌های سیاسی درآمدند و پیش از هر چیز، گریبانگیر خود دانشگاه و دانشگاهیان شدند. در

بحبوحه انقلاب فرهنگی و پس از آن، جامعه ایران وارد دومین گذرگاه معرفتی درباره دانش بومی شد که پروژه «اسلامی سازی» علم و دانشگاه بود. در این دوره گفتارهای فراوانی درباره علم و دانشگاه اسلامی بازتولید شد و در مجموع، این نوع ایده پردازی‌ها برای جامعه ایران هزینه بالایی داشت و چنین بود که ایده پردازی و بحث اندیشمندانه، وارد پروژه سیاسی و موج اسلامی سازی علم شد که هزینه‌های زیادی در پی داشت (فراستخواه، ۱۳۸۹: ۱۹۲).

۳. رویکردها و طرز فکرها: مطرح کنندگان بحث علم بومی درباره رویارویی با علم غربی، دارای سه رویکرد متفاوت بودند: «گروهی اصولاً علم جدید را امری مطلق در نظر گرفته و توجه به تمدن و فرهنگ ملی را امری ارتجاعی می‌پنداشتند»، «در مقابل این گروه، دسته دیگری به راه تفریط می‌رفتند و تاریخ و گذشته و فرهنگ و تمدن خود را مطلق می‌انگاشتند و بدون توجه به جنبه تحول دائم فرهنگ و لزوم تطابق درست فرهنگ با مقتضیات و روح زمانه، فرهنگ را به گونه‌ای جامد در مقابل هرگونه تجدد و تحول می‌دانستند و از این طریق همه دستاوردهای دنیای غرب را نفی می‌کردند (نراقی، ۱۳۸۲: ۵۳) و در نهایت، «در مقابل این رویکردهای افراطی و تفریطی، رویکرد دیگر قائل به این است که باید میان فرهنگ ملی و علم و تمدن غربی، پیوندی زنده و حیات‌بخش به وجود آورد» به گونه‌ای که هم موارث فرهنگی ملی حفظ شود و هم دستاوردهای دنیای غرب نفی نگردد» (فاضلی، ۱۳۸۹: ۳۵۰).

در مجموع، هریک از قائلان به اجرا یا عدم اجرای بومی سازی علوم انسانی در ایران، قابلیت‌ها و تنگنانهایی را برای آن قائل هستند که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم؛ آن‌گونه که علم بومی در صورت تحقق، دارای قابلیت‌هایی مانند «استخراج ظرفیت‌های ناشناخته یک فرهنگ»، «نوآوری‌های خرد و کلان» و «کارآمدی» (باقری، ۱۳۸۹: ۲۵۳) است و در نقطه مقابل، شاهد تنگنانهایی مانند «التقاط در راه نظریه پردازی» و «برآمیختن علم و غیرعلم» (باقری، ۱۳۸۹: ۲۶۶) است.

۲. تقابل معرفتی رویکردهای بومی سازی؛ روبه‌سوی رویکرد معرفتی دگرواره
این پژوهش به ترتیب، رویکردهای «بومی‌گرایی کارکردی» و «بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه» و پس از آن، رویکرد دگرواره یا تلفیقی را مطرح و بررسی می‌کند.

۱-۲. رویکرد بومی‌گرایی کارکردی

بومی‌گرایی کارکردی یا عمل‌گرایانه بیشتر مربوط به علوم انسانی و به‌ویژه جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، و روانشناسی است و بسیاری از تجربه‌ها و یافته‌های علمی علوم یادشده را بومی و مختص جامعه مبدأ می‌داند (موسوی، ۱۳۸۹: ۳۸۴)؛ بنابراین، طرفداران گرایش کارکردگرایانه، علوم تولیدشده در غرب را فاقد کارکرد مناسب در کشورهای غیرغربی می‌دانند و بر این نظرند که علوم می‌توانند برای حل مسائل کشورهای اسلامی و جهان سومی کارآمد باشند که در درون این مناطق و براساس فرهنگ خودشان تولید شوند.

بر این اساس، این رویکرد بیان می‌کند که تأثیر ذهن بر توسعه علم، تنها از سوی متفکران و اندیشمندان یک حوزه علمی نیست، بلکه ذهنیت در کل نظام اجتماعی نیز بر کنش‌ها و فعالیت‌های علمی در نظام علمی مؤثر است (مک‌آیور، ۱۳۵۴: ۸)، یعنی عمل را در نظامی از نهادها و تصویرهای معنی‌دار فرهنگی توضیح دهیم؛ بنابراین، گفته می‌شود «تولید علم و فرهنگ علمی، ارتباط مستقیمی با فرهنگ عمومی، دیدگاه‌ها و سیاست‌های حاکمیت دارد». فرهنگ علمی زمانی به‌صورت یک جریان عمومی و ملی درمی‌آید که برای مردم یا دست‌کم اکثریت آنان، قابل فهم و مورد قبول باشد (منصوری، ۱۳۸۰: ۱۴).

براساس این رویکرد، واقعیت این است که علم در نظامی از روابط فرهنگی تاریخی فعالیت کرده و تحول می‌یابد و از این نظر برای مطالعه در علم، توجه به ماهیت روابط آن با فرهنگ (در شکل کلی آن) امری گریزناپذیر است (محسنی، ۱۳۷۲: ۱۱۱)؛ بنابراین، طبق این رویکرد، جهان علم در جایی و هنگامی پدید می‌آید که زمینه‌های فکری، روحی، و اخلاقی (سه مؤلفه فرهنگ) آن، فراهم شده باشد (داوری، ۱۳۸۶: ۱۹۶). بر این اساس، تولید علمی یکی از نشانه‌های آفرینش فرهنگی است که تنها در یک منظومه خلاق انجام می‌شود. فرهنگ پویا هرچند به بیرون نیز می‌پردازد، ولی از درون می‌جوشد، به همین دلیل، بازسازی فرهنگی به‌معنای مراجعه به جدیدترین عناصر بیرونی نیست و گاهی از طریق «بازگشت به خویش» به‌دست می‌آید (قانع‌راد، ۱۳۸۷: ۱۷). البته برخی از اندیشمندان، تأثیر فرهنگ را ناشی از بخش ناخودآگاه فرهنگی می‌دانند (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۱۶).

نقش دیگر فرهنگ عمومی اجتماع بر علم، انتقال هنجارهای اجتماعی به نظام علمی و تبدیل آن به هنجارهای علم در یک جامعه است. علم همچون یک کنش اجتماعی، مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی است که معناهای ذهنی آن را تشکیل می‌دهند و قواعد روش‌شناسی در دنیای علم، حاصل نهادی شدن و عینیت یافتن ارزش‌های سایر قلمروهای فرهنگی و معناهای ذهنی کنش‌های اجتماعی است؛ بنابراین، استقلال علم، در واقع، استقلال فکری و منطقی آن در مرحله ارزیابی اعتبار دعاوی علمی است و نه استقلال اجتماعی یا وجودی آن در مراحل تکوینی.

رشد علمی در هر دوره تاریخی به منظومه اجتماعی-فرهنگی آن عصر وابسته است و راه یک‌سویه و مسیر مطلق و معینی برای رشد علمی وجود ندارد. هرچند اندیشه اجتماعی عقلانی به رشد علوم اجتماعی-تاریخی می‌انجامد، ولی گسترش عقلانیت در هر دوره تاریخی از مقتضیات فرهنگی-اجتماعی آن عصر تأثیر می‌پذیرد و تنها یک مسیر معین برای توسعه عقلانیت وجود ندارد (قانع‌راد، ۱۳۸۵: ۴۵).

دومین متغیر حوزه ذهنی، ایدئولوژی یا مذهب است. ردیابی نقش مذهب در تاریخ، جدای از فرهنگ، امر دشواری است، اما مشاهده آثار ایدئولوژی و مذاهب نوپدید و پیامدهای اجتماعی آنان در جامعه، درک تأثیرگذاری آن‌ها را آسان می‌کند. بسیاری از یافته‌ها و پژوهش‌های علمی که در حوزه مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و روان‌شناختی معروف شده‌اند، مواضع فلسفی و ایدئولوژیکی خود را در قالب همان دیدگاه‌های مادی‌گرایانه یا ایده‌آلیستی بازتاب می‌دهند و در واقع، این دو مکتب به ابزار تحلیلی علوم اجتماعی تبدیل شده‌اند و به‌هیچ‌روی، جهان‌شمول به‌شمار نمی‌آیند (باقری، ۱۳۸۷: ۴۸).

متغیر یا عامل دیگری که بر نوع تأثیرگذاری مذهب یا ایدئولوژی بر توسعه علمی مؤثر است، روش‌شناسی یک جهان‌بینی یا ایدئولوژی و مذهب است (قانع‌راد، ۱۳۷۹: ۴۷). تأثیر مذهب بر روش‌شناسی معرفتی، بی‌واسطه مطالعه نمی‌شود، زیرا مذهب، غالباً از طریق تأثیر بر فضای اجتماعی-فرهنگی، نگرش‌های اهل معرفت را تحت تأثیر قرار می‌دهد (قانع‌راد، ۱۳۷۹: ۵۳).

۲-۲. رویکرد بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه

از نظر پیروان این رویکرد، هرچند استقلال، هویت خاص، نوآوری، و خلاقیت،

ویژگی‌هایی هستند که سبب رشد یک جامعه می‌شوند، اما علوم در مرحله داوری، دارای بعد اجتماعی هستند و باید به ارکان و مبانی جامعه‌شناختی محیط علم، توجه شود؛ بنابراین، برخی از طرفداران نظریه بومی‌سازی علوم بر این نظرند که علوم تولیدشده در غرب با وجود درستی علمی، فاقد کارآمدی در کشورهای دیگر هستند و برخی دیگر نیز اساساً درستی علمی این نظریه‌ها را در کشورهای غیرغربی انکار می‌کنند، که هر دو گروه را به انکار علوم غربی برای کشورهای غیرغربی و ضرورت بومی‌سازی می‌رساند (فاضلی، ۱۳۸۹: ۳۵۵). مهم‌ترین ویژگی‌های این رویکرد عبارتند از: «قرار گرفتن پایه علم در فطرت انسان (با توجه به اینکه پایه اصلی علم، تفکر است)» (داوری، ۱۳۷۷: ۹)؛ «ذهن قوی» (رفیع‌پور، ۱۳۹۰: ۱۲۰)، «ساخت فکری» (رفیع‌پور، ۱۳۹۰: ۱۲۳)، «شهود، نبوغ، خلاقیت» (محسنی، ۱۳۷۲: ۱۸۱).

علاوه بر چهار ویژگی یادشده (فطرت، ذهن قوی، ساختار فکری، شهود و خلاقیت)، که به‌عنوان ویژگی‌های اصلی اندیشمندان برای تولید علمی در نظر گرفته می‌شود، نویسندگان به موارد دیگری نیز اشاره کرده‌اند که می‌تواند در تولید علمی و اندیشمند بودن افراد، نقش داشته باشد. مهم‌ترین این موارد به شرح زیر است: «میل به شناخت سلسله دلایلی که با یک پرسش شروع می‌شود»، «احترام به روش‌های علمی»، «بهره‌گیری از هوش و اندیشه به حد اعلا»، «به‌رسمیت شناختن همبستگی متقابل بین وقایع و حوادث، تلاش‌ها و حل مسائل منطقه‌ای یا ملی»، «اعتماد به نفس روشن‌بینانه و مترقی»، «مهارت در اندیشیدن در کوتاه‌مدت و درازمدت و قدرت تفکر در مفاهیم انتزاعی و دقیق»، «ظرفیت داشتن برای فهم یک مسئله از تمام جنبه‌ها»، «مهارت، پایداری و مقاومت در برخورد با هر مسئله»، «گرایش عاطفی شدید به فعالیت‌های ذهنی»، «استقلال در اندیشه‌ها و اعمال و دیگران را سرمشق قرار ندادن» (محسنی، ۱۳۷۲: ۱۷۹). این رویکرد، سازمان اجتماعی درونی علم را به‌عنوان کلیدی در رشد آن در نظر می‌گیرد و تأکید خاصی بر ساخت اجتماعی و نظام ارزشی علم دارد (محسنی، ۱۳۷۲: ۸۲).

این رویکرد از دهه ۱۹۶۰ به بعد در حوزه تخصصی جامعه‌شناسی علم پدیدار شد و

براساس آن، فعالیت علمی در قالب مفهوم اجتماع علمی تحلیل می‌شود. اجتماع علمی، مفهومی محوری در رویکرد درون‌گرا است؛ بنابراین، مسئله تعیین واقعیت‌های علمی، از عوامل درونی فضای علم، تأثیر می‌پذیرند. فرض اساسی در این رویکرد این است که فعالیت‌های علمی که در چارچوب اجتماع علمی انجام می‌شوند، فارغ از عوامل بیرون از اجتماع علمی هستند و جبریت داخلی، حکمفرما است (توکل، ۱۳۷۰: ۳۶).

در این رویکرد، جامعه (علمی) یعنی جامعه‌ای مرکب از افراد درگیر در پژوهش‌های محض، که به‌عنوان یک واحد اجتماعی متمایز و نسبتاً خودمختار، در درون جامعه صنعتی، حیات می‌یابند. این جامعه به‌دلیل اینکه توجه همه اعضایش عمدتاً معطوف به معرفتی معتبر و موثق است، از دیگر گروه‌بندی‌های درون همان جامعه متمایز می‌شود (مولکی، ۱۳۷۶: ۲۴).

رویکرد درون‌گرا به چهار الزام نهادی در علم اشاره می‌کند که عبارتند از: جهانی‌بودن یا عام‌گرایی^۱، عمومیت داشتن یا اشتراک^۲، شک سازمان‌یافته^۳ و بی‌طرفی یا بی‌تفاوتی عاطفی^۴ (قانع‌راد، ۱۳۸۷: ۲۹). این الزامات یا با نیازهای فنی علم ارتباط دارند، یا از آن ناشی شده‌اند (محسنی، ۱۳۷۲: ۶۹)؛ بنابراین، می‌توان گفت، نهاد اجتماعی علم به مشارکت‌هایی که در حوزه دانش، مورد تصدیق عامه است، یعنی تحقق الزامات و نیازهای نقش علمی توسط فرد که به شکل‌های گوناگون تشخیص انجام می‌شود، پاداش می‌دهد. تعهد و الزام دانشمند با کنترل نهادی این پاداش‌ها تضمین و حفظ می‌شود (توکل، ۱۳۸۹: ۹۲)؛ بنابراین، چهار هنجار یادشده در پیشرفت علم، نقش کلیدی دارند و هرگاه در درون جامعه علمی شکل گیرند، توسعه علمی محقق می‌شود.

۲. رویکرد بومی‌گرایی دگرواره یا تلفیقی، راهگشای فرایند بومی‌سازی در ایران
در مورد اهمیت و ضرورت علوم انسانی، بحث‌های فراوانی انجام شده (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۸) و می‌شود، اما از آنجاکه دو مفهوم بالا ناشی از کارکردهای یک پدیده هستند، لازم است به علوم انسانی از این منظر نیز توجه شود.

1. Universalism
2. Communism
3. Organized Skepticism
4. Disinterestedness

رویکرد بومی‌گرایی دگرواره یا تلفیقی بر این نظر است که رشد و توسعه علمی از هر دو دسته از عوامل اجتماعی درون و بیرون اجتماع علمی تأثیر می‌پذیرد. براساس رویکرد ترکیبی، برای مطالعه تغییر و تحولات علمی باید هر دو نوع عوامل اجتماعی داخل و خارج از اجتماع علمی، تجزیه و تحلیل شود و جبریت و تعین، ناشی از هر دو حوزه هستند و هرگونه تفسیر و توجیه فعالیت‌های علمی بدون در نظر گرفتن یکی از دو حوزه بیرون یا درون اجتماع علمی، جامع و مانع نیست (جانعلی‌زاده، ۱۳۸۹: ۸۷).

در مجموع، «رویکرد دگرواره» دارای ویژگی‌های زیر است.

۱. نقطه آغاز آن، نقد اروپامحوری و شرق‌شناسی در علوم اجتماعی است؛
۲. مسائل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی مربوط به مطالعه جامعه، تاریخ‌نگاری، یا فلسفه تاریخ را مطرح می‌کند؛
۳. به‌گونه‌ای آشکار یا ضمنی مسائل ناشی از تقسیم کار جهانی در علوم اجتماعی - که در آن علم اجتماعی جهان سوم، خود را در حالت هم‌شکلی، گرت‌برداری، و عدم ابتکار می‌یابد - را تحلیل می‌کند؛
۴. به بازسازی گفتمان‌های اجتماعی و تاریخی و توسعه مفاهیم، مقوله‌ها، و برنامه‌های کار پژوهشی مناسب با شرایط محلی / منطقه‌ای، پایبند است؛
۵. به طرح مسائل تازه در مطالعات اجتماعی و تاریخی می‌پردازد؛
۶. همه تمدن‌ها و کردارهای فرهنگی را به‌عنوان منابع اندیشه برای علوم اجتماعی، به رسمیت می‌شناسد؛
۷. به‌خودی‌خود، طرفدار انکار علم اجتماعی غربی نیست.

گفتمان دگرواره^(۱)، گفتمانی متناسب با محیط پیرامونی، خلاق، غیر تقلیدی و نوآورانه، غیرذات‌گرایانه، ضداروپامحوری، و مستقل از دولت و سایر گروه‌بندی‌های ملی و فراملی است. یک نکته اساسی در این دگروارگی، استقلال آن از دولت است. به‌طور کلی، دگرواره بودن، مستلزم روی آوردن به فلسفه‌ها، معرفت‌شناسی‌ها، تاریخ‌ها، و هنرهای متفاوت از سنت غربی است. این موارد باید به‌عنوان منابع بالقوه نظریه‌ها و مفاهیم علم اجتماعی، به‌شمار آیند و با تکیه بر آن‌ها وابستگی دانشگاهی به قدرت‌های علوم اجتماعی جهانی کاهش یابد. گفتمان‌های دگرواره نسبت به

گفتمان‌های پیش از خود، به علم اجتماعی خوب توجه دارند و همچنین از ضرورت تناسب با محیط پیرامونی خود و از مسئله «تصرف گفتمانی قدرت»^۱ به‌وسیله علوم اجتماعی و از نیاز به توسعه اندیشه‌های جدید، آگاه‌ترند. گفتمان دگرواره، تنها یک فراخوان محدود و مربوط به علوم اجتماعی کشورهای جهان سوم نیست، بلکه به دلیل استقلال آن از دولت و گروه‌بندی‌های ملی و فراملی، حتی می‌تواند از سوی خود دانشمندان اجتماعی غربی نیز حمایت شود و آنان نیز می‌توانند به گسترش گفتمان‌های غیراروپامحورانه و غیرذات‌گرایانه بپردازند. گفتمان دگرواره، علوم اجتماعی را به چارچوب‌های محلی محدود نمی‌کند، بلکه برعکس، تلاشی برای جهانی‌سازی و «عمومیت بخشیدن علوم اجتماعی»^۲ است، زیرا امکان شنیدن صداها و تمدنی متفاوت را فراهم می‌کند و آن را به مجموعه اندیشه‌ها و مطالعات کنونی می‌افزاید. گفتمان دگرواره، علوم اجتماعی غربی را به‌خودی‌خود، انکار نمی‌کند، بلکه آن را به شیوه‌ای گزینشی با نیازهای محلی تطبیق می‌دهد.

تصمیم‌گیری در مورد پذیرش، رد، یا گسترش دانش نباید براساس ریشه‌های آن -برای مثال، غربی بودن یا نبودن- انجام شود، بلکه باید با ارزیابی بر اساس معیارهای «تناسب» انجام شود (قانع‌راد، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

فرید العطاس با تعبیر عمومیت بخشیدن به علوم اجتماعی، در واقع از عام‌گرایی علوم اجتماعی دفاع می‌کند و در فراخوان به گفتمان‌های دگرواره، همچنان به عام‌گرایی وفادار است. دگروارگی این اندیشه‌ها به معنای خلاقیت، تازگی، غیرذات‌گرایی، استقلال، و تناسب آن‌ها با محیط پیرامونی است و نه به معنای نادیده گرفتن اصل «عام‌بودگی»^۳ علوم اجتماعی.

علوم اجتماعی خوب در جهان سوم می‌تواند از سطوح مختلفی برخوردار باشد. پایین‌ترین سطح آن، کاربرد هوشیارانه نظریه غربی برای موقعیت محلی است. در یک سطح بالاتر، هر دو دسته از نظریه‌های محلی و غربی برای شناخت موقعیت محلی به کار گرفته می‌شوند. در سطح بالاتر از آن، نظریه‌ها و مفاهیم محلی-غربی و

1. Discursive Wielding of Power
2. Universalization of Social Sciences
3. Universality

دگربومی در مورد مجموعه محلی اعمال می‌شوند. منظور از دگربومی، نظریه‌ها و مفاهیمی است که نه غربی است و نه محلی؛ به‌عنوان مثال، استفاده پژوهشگران چینی از نظریه دولت *ابن‌خلدون* برای توضیح پیروزی مغول در چین، به‌معنای کاربرد نظریه‌ای است که نه غربی و نه بومی شرایط چین است. درنهایت، در بالاترین سطح، دگربودگی و عام‌بودگی عبارتست از کاربست نظریه‌های برگرفته از درون یا بیرون جامعه، در مورد قلمروهایی بیرون از قلمرو محلی پژوهشگر. در تمام این سطوح سه‌گانه، دگروارگی با عام‌بودگی همراه است و با وجود تفاوت سطوح عام‌بودگی، پژوهشگر به پذیرش «منبع عام و جهانی^۱» نظریه‌ها، مفاهیم، و اندیشه‌ها متعهد است. طرح گفتمان‌های دگرواره به یک مکتب تفکر یا فرانظری خاص دعوت نمی‌کند و تنها فراخوانی برای علم اجتماعی خوب است. ایده گفتمان‌های دگرواره، تنها یک منبع خاص برای نظریه و مفهوم‌سازی درنظر نمی‌گیرد و چندمنبعی بودن علوم اجتماعی را یکی از شرایط شکل‌گیری علوم اجتماعی خوب می‌داند (قانع‌راد، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

همان‌گونه که بیان شد، هدف از بومی‌گرایی، توجه به مبانی علوم از لحاظ طرح مسائل و موضوعات، با هدف افزایش کارایی علوم در داخل مرزهای ملی است، اما این تعبیر از بومی‌گرایی مایل است علوم را بیش از آنکه در خدمت اهداف و منافع جریان‌ها و نهادهای فرامرزی و بیرونی باشد، در خدمت منافع و مصالح داخلی در کشور خود قرار دهد.

براساس رویکرد معرفت‌شناسانه، مردم معمولاً بر این باورند که رشد و توسعه علمی، تنها نتیجه فرایندهای ذهنی گروهی از دانشمندان است و از این دیدگاه، پیشرفت علمی به‌عنوان نتیجه انباشتگی و تحرک اندیشه‌های علمی درنظر گرفته می‌شود؛ بنابراین، ریشه‌های عقب‌ماندگی علمی و فقدان رشد و تولید علمی را باید در شخصیت و عملکرد اندیشمندان و روشنفکران جست‌وجو کرد. به‌هرحال کوتاهی عالمان و استادان ما در رکود علمی کشور بسیار مؤثر است که این امر، از فقدان روحیه علمی، نداشتن اخلاق عالمانه، ناآشنایی با روش‌شناسی علمی،

نقدناپذیری، انحصارطلبی، و برای دیگران حق اظهارنظر قایل نبودن، ناشی می‌شود. این‌ها عیب‌های ساختاری مهمی هستند که اگر در منش و رفتار یک دانشمند راه یابند، نه تنها از تولید علم جلوگیری می‌کنند، بلکه در عمل، موجب تخریب زندگی علمی و فروپاشی جامعه علمی^۱ در هر کشوری می‌شوند. چنین کسانی نمی‌توانند در کارهای دسته‌جمعی و پروژه‌های علمی گروهی، مشارکت کنند، زیرا فاقد روحیه مشارکت، تک‌رو، فردگرا، خودبترتربین، حق‌به‌جانب، و انصارطلب هستند.

در مقابل، رویکرد کارکردگرایانه / عمل‌گرایانه با نگاهی کارکردی، تأثیر فرهنگ و تاریخ را بر تولید علم و توسعه آن با عنوان «بومی‌سازی»، مورد توجه قرار می‌دهد.

در جدول شماره (۱) مهم‌ترین ویژگی‌های سه رویکردی که پیش از این مطرح شدند، ارائه شده است.

جدول شماره (۱). مهم‌ترین ویژگی‌های سه رویکرد مطرح‌شده در پژوهش

ابعاد اصلی	موضوع اصلی	رویکرد بومی‌سازی
۱. قائل بودن به زمینه‌مندی فرهنگی؛ ۲. توجه به موقعیت تاریخی-فرهنگی تولید علم؛ ۳. نسبت زمینه‌ای؛ ۴. عدم بی‌طرفی و توجه به ارزش‌های فرهنگی.	۱. توجه به مبانی علوم از لحاظ طرح مسائل و موضوعات، درصد افزایش کارایی در داخل کشور ۲. خدمت به اهداف منافع ملی؛ ۳. تفاوت موضوع و روشی علوم؛ ۴. علوم انسانی، حوزه مورد بحث؛ ۵. ناکارایی علوم تولیدشده در غرب.	بومی‌گرایی کارکردی
۱. رویکرد جهانی‌بودن-عام‌گرایی در توسعه علم؛ ۲. عمومیت داشتن نتایج علوم انسانی؛ ۳. شک سازمان‌یافته؛ ۴. بی‌طرفی یا بی‌تفاوتی عاطفی.	۱. بدون مرز بودن دانش؛ ۲. تفاوت مرحله شناخت و داوری؛ ۳. زمینه‌مندی علوم در ارزیابی؛ ۴. درستی علمی بودن علوم غربی؛ ۵. ناکارآمدی علوم غربی در بیرون از غرب.	بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه
۱. توجه به فترت انسانی در ساختارهای اجتماعی؛ ۲. تعامل‌گرایی در روش‌شناسی؛ ۳. قائل به رابطه دوسویه ساختار-کارگزار؛ ۴. توجه به ارزش‌های عام انسانی	۱. ایجاد توازن بین علم وارداتی و بومی؛ ۲. نقد اروپامحوری و شرق‌شناسی؛ ۳. بررسی روش‌شناختی و معرفت‌شناسی؛ ۴. به رسمیت شناختن کردارهای فرهنگی به عنوان منابع ارزشمند.	بومی‌گرایی دگرواره

نتیجه‌گیری

توسعه و پیشرفت، دارای دو بال علمی و عملی است و این دو بال، اگر کارایی لازم در زمان و مکان را نداشته باشند، به نتیجه نمی‌رسند. در این میان، مفروض این است که در وجه عملی و مهم‌تر از آن، در وجه علمی توسعه و پیشرفت، «بومی‌سازی» از مهم‌ترین ملزومات است، اما «بومی‌گرایی» نسبت به سایر وجوه علوم انسانی و اجتماعی، از پیچیدگی‌های خاص خود، به‌طور هم‌زمان، بهره و رنج می‌برد؛ به‌گونه‌ای که این امر، دارای مزایا و معایب نظری و اجرایی است و به همین میزان، درگیری‌هایی در این مورد، وجود دارد.

با توجه به پژوهش‌های انجام‌شده می‌توان دو رویکرد یا جریان اصلی در مورد این بحث‌ها را شامل تقابل «رویکرد بومی‌گرایی کارکردی» با «رویکرد بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه» دانست، اما همچنان‌که پیش از این توضیح داده شد، جریان نوظهوری در حال شکل‌گیری است که با ترکیب و تلفیق دو رویکرد پیشین، از معایب آن دو، تا حد امکان، پرهیز کرده و از مزایای آن‌ها، در حد توان، برخوردار است.

به‌منظور پاسخ‌گویی به پرسش اصلی این مقاله که «آیا تقابل دو رویکرد بومی‌گرایی کارکردی و رویکرد بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه، موجب کندی توسعه‌یافتگی علوم انسانی در ایران شده است؟» و پرسش‌های فرعی‌ای مانند اینکه «آیا رویکرد تلفیقی-ترکیبی می‌تواند به‌عنوان رویکرد مناسب، به گسترش علوم سیاسی در ایران کمک کند؟» در این پژوهش تلاش شد ابتدا هر دو رویکرد، توصیف، تبیین و بازخوانی انتقادی شده و مؤلفه‌های دخیل در آن دسته‌بندی شوند. از آنجا که بومی‌گرایی و بومی‌سازی تا حدی با نهادها و زمینه‌های مشخصی در تعارض و تضارب قرار دارند، می‌توان گفت این نهادها و زمینه‌ها عبارتند از: «نظام آموزشی»، «نظام سیاسی»، «ویژگی‌های فرهنگی» و «مؤلفه‌های مشترک ساختاری»، که هر دو رویکرد کارکردی و معرفت‌شناسانه، با این چهار حوزه، در ارتباط هستند تا در مسیر خود، موفق و عملیاتی شوند.

اما پاسخ دو رویکرد کارکردگرایانه و معرفت‌شناسانه (دو جریان اصلی) به موانعی که نهادها و زمینه‌های یادشده، پیش روی اجرا و عملیاتی کردن بومی‌سازی

و بومی‌گرایی قرار می‌دهند، متفاوت است. از تقابل پاسخ‌های دو رویکرد، تنها یک وضعیت، ایجاد می‌شود و آن، کند شدن جریان بومی‌سازی است.

براساس آنچه مطرح شد و همچنین، یادآوری دوباره فرضیه مطرح‌شده در ابتدای این پژوهش که بیان می‌کند «تقابل (رویکرد بومی‌گرایی کارکردی و رویکرد بومی‌گرایی معرفت‌شناسانه)، سبب کند شدن فرایند توسعه علوم انسانی و عدم تحقق بومی‌سازی در ایران شده است و حرکت به سوی رویکرد تلفیقی-ترکیبی در این حوزه، راهگشای چنین وضعیتی است»، می‌توان پذیرفت که پاسخ‌های دو رویکرد کارکردی و معرفت‌شناسانه، کارایی و سرعت لازم را برای بومی‌سازی و بومی‌گرایی در علوم انسانی-اجتماعی نداشته و از این رو لازم است در مقابل چهار حوزه «نظام آموزشی»، «نظام سیاسی»، «ویژگی‌های فرهنگی» و «مؤلفه‌های مشترک ساختاری»، به پاسخ‌های راهگشای رویکرد دگرواره و تلفیقی-ترکیبی توجه کنیم.

هرچند در مجموع، برخی از عوامل یادشده به‌عنوان متغیرهای ذهنی (نظام ارزشی) و برخی دیگر نیز به‌عنوان عوامل اجتماعی (ساخت و شبکه نهادی علم و...) باید بررسی شوند، اما در این میان، رویکرد دگرواره و تلفیقی به نقش چهار متغیر اساسی‌تر توجه دارد که عبارتند از: «ساخت اجتماعی»، «نظام اقتصادی» (اشتغال)، «نظام آموزشی» و درنهایت، «نهاد سیاست»؛ بنابراین، در پایان، نتایج مهم به‌دست‌آمده از این بررسی را به‌صورت پاسخ‌ها و پیشنهادهای رویکرد دگرواره و تلفیقی به شرایط بومی‌سازی و بومی‌گرایی در ایران بیان می‌کنیم.

شرط نخست، وجود افراد (فردیت) اندیشمند و صالح در رأس مدیریت جامعه است. آنان باید اولاً به‌طور دقیق و عملی بدانند که چه می‌خواهند و قصد دارند جامعه را به کجا ببرند. ثانیاً مشخص کنند که چگونه می‌خواهند به آنجا برسند. به‌عبارت دیگر، آن‌ها باید اهداف خود و راه‌های رسیدن به آن را نه‌تنها به‌طور نظری و عملی تعیین و مشخص کنند (نظام سیاسی-اجتماعی)، بلکه باید در یک نظام دموکراتیک، به‌دور از هرگونه نفوذ استبدادی شخصیت‌های سیاسی، نظامی، و... ابتدا درستی و لزوم اهداف خود را از ابعاد انسانی، اخلاقی و... در شرایط زمانی و مکانی موجود (نظام اجتماعی) و آینده (در افق پیشرفت و توسعه) ارزیابی کنند. به‌ویژه باید بررسی شود که این اهداف تا چه اندازه مکمل یکدیگر و تا چه حد با هم در

تضاد هستند (نظام آموزشی کارا)، و تا چه اندازه با شرایط ایران و قالب بین‌المللی، سازگارند؟، راه‌های عملی دقیق دستیابی به اهداف را بررسی و تعیین کنند و در این مورد، با یکدیگر به توافق پایدار برسند. در اجرای برنامه‌ها و اداره امور چه موانعی قابل پیش‌بینی هستند؟ کدام مانع بر کدام مانع دیگر، تأثیر می‌گذارد و کدام هدف، توسط هدف دیگر، تضعیف یا تقویت می‌شود. به عبارت دیگر، روابط علی بین اهداف و مسائل، چگونه است؟ براساس این روابط علی، چگونه باید اولویت بین اهداف را تعیین کرد؟ سپس باید در یک گروه سیاسی، افراد درباره موارد یادشده به توافق نظر برسند و این توافق نظر را تا حد امکان به گروه‌های دیگر نیز گسترش دهند و به نظر آن‌ها نیز توجه کنند. سپس تلاش کنند دریابند که چگونه باید به آن اهداف برسند و در این راه از دانشمندان متفکر، جهان‌دیده، وارسته (جامعه علمی) و بی‌نیاز که نه به فکر خود، بلکه به فکر خدا و وطن هستند، کمک بگیرند.*



یادداشت‌ها

۱. ایده‌ای که توسط فریدالعطاس مطرح شده و مورد تأیید بخشی از جامعه علمی و کارشناسان این حوزه است.



منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۵)، *روشنفکری در گذر اندیشه‌ها*، تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ و معارف.
- _____ (۱۳۸۹)، *درآمدی بر نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی*، تهران: نشر کلمه.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۶)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: انتشارات سمت.
- توکل، محمد (۱۳۸۹)، «جامعه‌شناسی معرفت و فرهنگ: تنوع یا تغییر نگرش از کلاسیک به جدید»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳۳.
- خوردندی، علی (۱۳۸۸)، *علوم انسانی و ماهیت تمدن‌سازی آن*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی.
- داوری، رضا (۱۳۷۷)، *فرهنگ، فرد و آزادی*، تهران: انتشارات ساقی.
- _____ (۱۳۸۶)، *فلسفه در دام ایدئولوژی «ویراست فلسفه در بحران»*، تهران: انتشارات روابط بین‌الملل.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۹۰)، *موانع رشد علمی در ایران و راه‌حل‌های آن*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۷۹)، «فردگرایی ایرانی و توسعه‌نیافتگی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۵۱-۱۵۲.
- _____ (۱۳۸۵)، «وضعیت اجتماع علمی در رشته علوم اجتماعی»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۷.
- _____ (۱۳۸۷)، «نظریه‌های دانش و ویژگی‌های ساختاری اقتصاد ایران»، *سیاست علم و فناوری*، سال اول، شماره ۴.
- _____ (۱۳۸۹)، «گفت‌وگوهای پیش‌الگویی در جامعه‌شناسی ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۱۷.
- مک‌کارتی، ای. دی (۱۳۸۸)، *معرفت به‌مثابه فرهنگ: جامعه‌شناسی معرفت جدید*، ترجمه محمد توکل و گروه مترجمان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- موسوی، میرحسین (۱۳۸۹)، «چشم‌انداز تحقیقات علوم اجتماعی در گذشته»، *مجله مدرسه علوم انسانی*، دوره اول، شماره ۸.
- مولکی، مایکل جوزف (۱۳۸۹)، *علم و جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه: حسین کجویان، تهران: نشر نی.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۹)، «ایران و چالش‌های مواجهه با علم بومی و علم جهانی»، *مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی، انجمن جامعه‌شناسی ایران*.
- نراقی، احسان (۱۳۸۲)، *اقبال ناممکن*، تهران: انتشارات علم.